



سخنرانی ولایت قدراست

حاج حسین خوش لہجہ

ولایت قدر است

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبد الله، السلام عليكم ورحمة
الله وبركاته

مجلس الحمد لله خیلی منزه است. در هر قسمتی آقایان همه مهندسند، دکتزند، دانشمندند. امیدوارم که آن دانششان، آن دانشمندی شان را خرج امر بکنند. اگر دانشی خرج امر نشود، آن دانش را شرع امضاء نکرده است؛ یعنی آن نیرویی که خدا به شما داده است، باید خرج آن کسی بکنید که آن نیرو را به شما داده است. آن

قدرتی که دارید باید صرف قدرت بکنید. رفقای مهندس! آقایان دکترها، آقایان! قربانتان بروم. توجه کنید. یکی از خوبی و مبرایی شما این است که گوش به حرف من می دهید. والله، گوش به حرف من نمی دهید، گوش به حرف خدا و پیامبر می دهید. مواظب باشید این نیرو تمام شدنی است؛ اما اگر شما این نیرو را در اختیار امر گذاشتید، تمام شدنی نیست. یک حاجت برادر مؤمن، با هفتاد حج و عمره یکی است. گفتم به دوست عزیز خودم! سخی باشید.

الان ماه مبارک رمضان دارد طی می شود. چه کار کردید؟ یک افطاری دادید به یک نفر؟ یک قوم و خویش داری، بردی یک مرغی، گوشتی در خانه شان؟ آیا دل یکی را

خوش کردی یا ماه مبارک رمضان رفتی قرآن سر گرفتی؟
به دینم قسم! آن قرآن به ما، به بعضی‌ها لعنت می‌کند.
قرآن مجید روح دارد، جان دارد. به رفقای عزیز گفتم،
گفتم بیان داریم. بیان باید اتصال به کلام باشد؛ یعنی
کلام الله مجید. اینکه تکرار می‌کنم از برای رفقای که
تازه در این مجلس آمده است؛ اگر نه من می‌خواهم
حرف‌هایم تکراری نباشد. آقایان مهندس! آقایان دکتر! هر
حرفی می‌زنی باید اتصال به کلام باشد؛ یعنی کلام الله
مجید، قرآن مجید. اگر اتصال به کلام باشد، تو دیگر
مسئول نیستی. چرا حرف از خودت می‌زنی؟ از تمام این
خلقت بالاتر از پیامبر کسی نبوده است و نیست، حالا
پیامبر به او می‌گوید: «بلغ»؛ اما می‌گوید اگر حرف از

خودت بزنی، رگ دلت را قطع می‌کنم. تو چه کاره‌ای که حرف از خودت می‌زنی؟

آن باد مهندسی‌ات، آن باد دکتری‌ات، آن باد جوانی‌ات گرفته می‌شود، «من» داری. بیا این «من» را از خودت بیرون کن؛ بگو خدا، الله، قرآن، عزیزان من، مسئول نباشید. این عمر می‌گذرد؛ اما شما بیا ببین! من یک وقت دوست عزیز خودم را دیدم، الان به دوست عزیزم گفتم روزی که عقد شما بود ایشان مثل یک گلچین بود، حالا چه شده؟ حالا چند سال دیگر رفت. تمام شد. این عمر می‌گذرد ما مسئول نباشیم. «مالکم اولادکم فتنه، ای بنی آدم» خدا می‌گوید، قرآن می‌گوید: این مال فتنه است، اولاد فتنه است. می‌داند تو اینقدر علاقه

به بچه‌ات داری. می‌داند اینقدر علاقه به دنیا داری. حالا اعلام می‌کند که فتنه است. هر چیزی که ما باید بخواهیم، تمام این حرفهایی که می‌زنم [برای] مال حرام می‌زنم.

آقا جان من! که توی اداره‌ای و رشوه گرفته‌ای، می‌دانی چه کار کردی با نمازت، با روزه‌ات با حجت؟ تمام باطل است. چرا برآورده کردن حاجت برادر مؤمن می‌گوید از هفتاد حج و هفتاد عمره بالاتر است؟ یک حاجت برادر مؤمن. الان دوست عزیزم گفت. ایشان توی مریض‌خانه گلپایگانی است؛ فقط به فکر فقراست. بیا جان من، به فکر باش. این زنبور عسل رفت آتش ابراهیم را خاموش کند. جبرئیل گفت کجا می‌روی؟ گفت می‌روم آتش را

خاموش کنم. گفت: با چه چیزی؟ گفت: با این آب دهنم. حالا به قدر وسعش. خدا هم در دهانش عسل خلق کرده، هم وحی به او می‌رسد. از وقتی که از مسیر ولایت جدا شدید، به غیر از وحی شیطان وحی دیگری به ما نمی‌رسد. ببین! یک حیوان را خدا چطور پاسخ می‌دهد. اگر به ایمان باشد، پاسخ می‌دهد. مگر امیرالمؤمنین علی، نمی‌گوید که من هر کسی این کار را بکند، پاسخ می‌دهم؟

رفقای عزیز! دو نفرشان با هم یک مذاکره‌ای راجع به شب قدر کردند، من به دوست عزیزم؛ یعنی همه شما عزیزید، نمی‌خواهم استثناء قائل شوم، اما باید یک جوری حرف بزنم که خلاصه مبرا باشد. این‌ها همیشه

دارند در مسیر ولایت کار می کنند. ما چندین سال است که نداریم جلسه، دور هم نشستن داریم. کجا دور هم می نشینید پای تلویزیون؟ امام صادق می فرماید: دور هم می نشینید حرفهای ما را بزنید. می گوید: آره. می گوید: والله، من غبطه به آن مجلس می خورم. امام صادق، غبطه به دنیا نمی خورد، به مجلس [ولایت] می خورد. الان من گفتم یک تلویزیون که دورش می نشینید، والله خدا می داند چه خبر است. اگر زن من در کوچه باشد، یک برخورد دارد. رفقای عزیز! وقتی جمع می شوید محرم و نامحرم دور هم نشستید، تئاتر درست کردید، مگر می توانید جواب خدا را بدهید؟ تو شیعه ای. تو بلبل باغ ملکوتی، نه از عالم خاک. تو کسی

هستی که یک نگاه کردن تو، یک زیارت تو، ثواب دوازده امام، چهارده معصوم دارد. چرا این کارها را می کنی؟ چرا متابعت زنهائتان را می کنید. متابعت این کارها را می کنید؟ من نمی گویم تلویزیون حلال است یا حرام. روی مناسبت می گویم. وقتی که جمع شدی، آن کانادایی را دیدی، آن آمریکایی را دیدی، آن چشمهای چطوری را دیدی، محبتش می آید در دلت. آقا مسلمان است، آقا سید است، فردا با آمریکایی، انگلیسی محشور می شوی. مگر نیست که شعیب پیامبر [به] موسی گفت یک سال پیش من بایست. هر گوسفندی که ابلق زایید مال تو. یک سال بایست من دخترم را به تو می دهم. حالا این چه کار کرد؟ موقعی که حیوان را با هم

هماهنگ می کنند، این برداشت در چهار جا یک چوبی را ابلق کرد. تمام گوسفندها ابلق زاییدند.

مگر امام سجاد نمی گوید با هر کسی که دوست داری محشور می شوی؟ مگر پیامبر نمی گوید به عمل قومی راضی باشی، مثل آن هستی. چرا بابا؟ من احیاء رفتم و قرآن سر گرفتم. به دینم! آن قرآن به تو لعنت کرده. به چه کسی لعنت کرده؟ بابا جان! به آن کسی که قرآن می گوید خمس بده نمی دهی، معامله ربوی نکن، می کنی، دروغ نگو می گویی، خدعه نکن می کنی، بدچشمی نکن می کنی؛ خب، قرآن به تو لعنت می کند. «بک یا الله» آن هم به «بک به تو» می گوید. توجه کنید به این حرفها. کجا می روید که می روید یک آدم مترقی

پیدا می کنید؟ آن می آید خانه شما، شما هم می روی خانه او؟ مگر نیست که می گوید اگر کسی که صحبت ولایت می کند، با او بسازی من یک قصری به تو می دهم خلق اولین تا آخرین را بخواهی دعوت کنی جا دارد. به دینم! من خیلی ممکن بود که خانه های بالا بخرم. هر کاری کردند، گفتم نمی خواهم. من می خواهم یک خانه ای درست بکنم به این ها بدهم. من نمی گویم خانه مدرن نساز، من نمی گویم ماشین نداشته باش، اما آقا جان! به فکر فقرا هم باش. دنیا یک جوری است، همیشه کسری داری، وقتی رفتی توی مد، همیشه کسری داری. درود خدا به روح حاج شیخ عباس تهرانی، من شانزده، هفده سال پیش ایشان

بودم. می گفت: تو دنبال تجدد نرو، تجدد آخر ندارد. امروز این است، فردا آن است، فردا می گویند این مد است باید بروی. دنبال مد می دوی. یک دفعه به قول ایشان می گفت ببخشید باد از انبانه در می آید. بیا عزیز من! امشب ما یک قدری بیدار شویم.

بگذرم؛ این دوست عزیز خودم یک مطالعه ای داشتند با هم که این ماه مبارک رمضان اینقدر خوب است، پس اینکه می گوید: «تنزل الملائكة و الروح» ملائکه تنزل می کند، می آید خدمت روح، روح امام زمان است، این مطلع فجر؛ یعنی صبح صادق. یعنی خوبی. حالا با همه این حرفها چطور می شود که در این ماه مبارک، امیرالمؤمنین ضربه می خورد. بنا شد که با این زبان

الکنم، ما داریم تمرین ولایت می‌کنیم، به دوستهای عزیز تذکر بدهم. عزیز من! قربانت بروم! این شب قدر که می‌گوید این نیست که می‌گوید ثواب هزار ماه داری. اینکه دارد می‌گوید نیست که دعای جوشن بخوانی و اینها. این‌ها را بخوان؛ من نمی‌گویم نخوان. ببین باید توجه به کجا داشته باشی. ابو حمزه خودش گیر است. حالا آمده خدمت حضرت سجاد، می‌گوید: آن یونس آن بود که افتاد توی دل ماهی، گفت: «لا اله الا انت سبحانک، انی کنت من الظالمین» گفت نجات پیدا کرد. می‌گوید: آره. می‌گوید: اما هنوز یک قدری چیز است. روایت داریم با امام سجاد کفشهایش را برد لب دریا، حوت به او [قضیه را] گفت. پس تمام بشر کمیتش

در ولایت لنگ است.

حالا عزیز من! ببین! من چه چیزی به شما می گویم.
امیرالمؤمنین در محراب که افتاد، گفت: من به پروردگار
کعبه، رستگار شدم. علت همین است. اینجاست که
خلاصه الان یک هشدار می شود. به تمام ما هشدار
داده شد. مگر امیرالمؤمنین رستگار نبود که می گوید من
رستگار شدم؟ آنچه که رستگاری در تمام خلقت است،
به واسطه علی است. علی چرا می گوید من رستگار
شدم؟ می دانی کجا؟ خدا لعنت کند آن دو نفر را که
نگذاشتند امیرالمؤمنین، علی بیاید چه کار کند؟ یعنی
دنیا را گلستان کند. مگر پسرش مهدی نمی آید دنیا را
گلستان می کند. آن قیامت صغری است. قیامت کبری

داریم، قیامت صغری. علی بعد از رسول الله می خواست همان کار را بکند. آن دو نفر نگذاشتند. علی توی چاه صحبت می کرد. عزیز من! حالا که می گوید من رستگار شدم، ببیند کجا رستگار است؟

من یک بحثی با علماء داشتم یک ساعت طول کشید که می گفت این ها چه کسانی هستند در جهنم؟ ولایت که داشته باشی در جهنم نمی سوزی. خدا تبارک و تعالی نمی سوزاند، اگر یهودی باشد. مگر آن یهودی نبود که بویش کردند، گفتند یک قدری محبت دارد، اینجا او را بهشت نمی برد؛ اما آن را جهنم هم نمی برد. این ها می گفتند چرا خدا این ها را جهنم برده؟ گفتم عزیز من! مطلب این است. توجه کنید! یک ولایت کلی به ایشان

داده است؛ گناه کردند، آن ولایت از بین رفته است. حالا این‌ها مغرض نیستند. این اشخاصی که توی جهنم هستند، مغرض نیستند؛ یعنی راجع به ولایت مغرض نیستند؛ اما گناه [کرده] باید برود بسوزد دیگر. حالا ببینید. خیلی توجه کنید به این کلام. جان همه صحبت، این کلام است. حالا این‌ها مغرض نیستند، در جهنم هستند. دو طایفه هستند که این‌ها مخلدند. اول کسی که بد به امیرالمؤمنین بگوید؛ یعنی ناسزا بگوید. دوم کسی که بدعت به دین بگذارد. چرا بدعت گذار دین مخلد است؟ چون که روایت داریم یک نفر را گمراه کنی، عالمی را گمراه کردی. یک نفر را هدایت کنی عالمی را هدایت کردی. این وقتی که بدعت به دین

می گذارد، مردم را گمراه می کند. این گناه نابخشودنی است. وای به حال آن کسی که دنبال بدعت گذار برود. آن هم مشابه همان است. من بدعت گذار نیستم؛ اما دنبالش می روم؛ یا برای شکم می روم یا برای ریاست می روم. بالاخره یک چیزی در نظر گرفته ام و می روم.

حالا جان کلام اینجاست. وقتی که امیرالمؤمنین می گوید: من رستگار شدم، رستگاری اش آن مقصدش بود. مثل پسرش که می گفت «هل من ناصر» مقصدش بود. حالا علی به مقصد خودش رسیده است. نه اینکه ابلاغ کند من رستگار شدم؛ یعنی مسلمان شدم. این خیلی توجه می خواهد. حالا علی از کجا رستگار شده؟ وقتی جبرئیل میان زمین و آسمان گفت: «قتل

امیرالمؤمنین، وصی رسول الله «ارکان خدا به هم ریخت. ارکان خدا شکست. پیامبر از دنیا رفت، ارکان نشکست. چون او نبی بود. حالا ولی وقتی رفت، ارکان خدا شکست. اینجاست که من دارم خدمت شما عرض می کنم. توجه کنید. وقتی میان زمین و آسمان گفت ارکان خدا شکست؛ این ندا به تمام خلقت رسید. این ندا به اهل جهنم [هم] رسید. اهل جهنم یک قدری ناراحت شدند. دیدند به واسطه ای که سرمایه ندارند؛ «انا مدینة العلم و علی بابها»، از این در نیامدند حالا جهنمی شدند، اینها رقت کردند. حالا که رقت کردند، مثل اینکه جنبه مغناطیسی ولایت، یک وقت به جهنم رسید. تمام اهل جهنم را خدای تبارک و تعالی آزاد کرد.

قدر یعنی این. نه اینکه امشب دعایی بخوانی و کاری بکنی، ثواب هزار ماه را به تو بدهد. بخورتا برایت بیاورد. توجه کن. وقتی که اهل جهنم اینجا یک ندایی آمد، یک قدری دیدند این است، رقت کردند حالا که رقت کردند آن جنبه مغناطیسی ولایت به اهل جهنم رسید. حالا دیگر آتش این ها را نمی سوزاند. ولایت را خدا نمی سوزاند. بس که خوشم می آید دو سه مرتبه می گویم: حالا که اهل جهنم وقتی که این مغناطیسی ولایت رسید، حالا همه نجات پیدا می کنند. مغناطیس ولایت چیست؟ مگر این ها هفده، هجده سال پیش پیامبر نبودند؟ مغناطیس ولایت به این ها اثر نکرد؛ چون که منافق بودند. حالا اوپس در بیابان است. حالا پیامبر

می گوید برادر من است، دعایش مستجاب است. برادر من را، یکی می گوید علی، یکی می گوید اویس. یک اویس شترچران. چرا؟ او امر را اطاعت می کند. بیایید رفقا امر را اطاعت کنید. حالا می گوید برادر من است. اینکه اینجوری بوده، عوض اینکه آمرزیده شود طاغوت هم شده است.

چه چیزی دارید می گوئید ما امام زمان را بینیم. امام زمان، امام زمان می کنید. تو چه نسخه ای با امام زمان داری؟ آیا حرفش را اطاعت کردی. یا می خواهیم بینیم دکان و دکانی درست کنیم. ببین! من دوباره می گویم: تمام این ها که در جهنم بودند، این ندا به آن ها رسید؛ آن ها تولی پیدا کردند. حالا که تولی پیدا کردند، خدا

تمام اهل جهنم را نجات داد. یا اینکه آقایانی که بودند این ندا به این‌ها رسید، محبت امیرالمؤمنین در قلبشان آمد، آن شد قدر. آن شد ثواب هزار ماه. گولمان زدند. گول خورید. نه خودشان فهمیدند، نه ما فهمیدیم. امشب برو احیاء. و ثواب هزار ماه را دارد و آره، «بک یا الله» «بک یا الله» نمی‌دانم چطوری است. نمی‌گویم نرو، ببین! یکی نگوید می‌گویم نروید؛ می‌گویم با هدف برو، با امر برو. خودت را مسئول بدان؛ برو. تمام این‌ها هم که روی زمین هستند این ندا به این‌ها رسید. این ندا یک ندای مغناطیسی بود. پس علی که می‌گوید رستگار شدم؛ یعنی عمر اینجوری کرد، من در شهید شدنم رستگار شدم. تمام این مردم به واسطه من نجات

پیدا کردند.

عزیزان من! قربانتان بروم! فدایتان بشوم. علی آمد سر قبرستان. صدا زد مرده‌ها چطور هستید؟ گفت یا علی خودت می دانی. [فرمود:] من بگویم یا شما؟ گفت: شما بگو. گفت که عزیز من! زنهایتان شوهر رفت، مالتان هم قسمت شد. تو بگو. گفت: یا علی، اگر ما یک چیزی اینجا دادیم، به ما می دهند ندادیم هم که هیچ. به این شب عزیز این حاج شیخ عباس می گفت یک عده‌ای را می آورند آنجا، پشیمانی شان را به تمام صحنه محشر قسمت کنند، می شود؛ فقط کارشان این است که دستانشان را می جوند. او دارد می بیند که مالش را دارد می خورد، حالا وارثها حارثند؛ این وارثی که تلویزیون و

ویدئو و رقاصی می کند داریم ما. من بچه قم هستم. نسل اندر نسلم قمی است، قمی ها را می شناسم. همه را، اغلب مردم را می شناسم. یک تیکه ملک زمین بابایش دارد، می فروشد می رود خارج. والله! یک نفر است، یک رعیت است، می گوید: دو سه شاهی این بابایت می خواهد، دو دفعه بابایت را خواب دیدم، گفته نمی دهد. کارش این است که یک چیزی بشود برود آنجا. چرا این کار را می کنی؟ چرا به فکر خودت نیستی؟ «الآخرة بقا و الدنيا فنا» باور کن این حرف را. یک قدری به فکر خودتان باشید.

حالا این را هم به شما بگویم. من یک دفعه دیگر به شما گفتم. بعضی ها جیبشان مثل غاری که پیامبر رفت

تویش می ماند. حالا ببین! عظمت چیست؟ حالا جبرئیل آمده، عنکبوت به او می گوید کجا بودی؟ می گوید آمدم ببینم پیامبر کار دارد، حفظش کنم. می گوید: حفظش با من است. با چه چیزی؟ با تارهایم. یک تار کشیده. جبرئیل که هفت شهر قوم لوط را زیر و رو کرده، حالا نتوانست پاره کند. بعضی ها جیبشان عین همان است. اگر جبرئیل بیاید پاره کند، دستش برسد، برود توی این. یک کار خیر بکند. این را هم من به شما بگویم. این یک چیزی است که قدیمی است. دور پیامبر را خیلی زیاد گرفته بودند. خدای تبارک و تعالی، پیامبر هم خیلی اشتیاق داشت که مردم را هدایت کند. یک روز خدا به پیامبر گفت، این آیه قرآن است بروید

بخوانید، گفت: یا رسول الله، به این‌ها بگو یک مبلغ کمی، یک درهم یا یک چیز کمی بدهید. والله! همه نیامدند. فقط کسی که آمد امیرالمؤمنین، سلمان، اباذر، گویا میثم. چهارتا. درست است؟ این نیامدند پیامبر را ببینند که دو سه شاهی بدهند. بعضی از ما هم همین‌طور هستیم. حاضریم امام زمان را نبینیم، دست نکنیم توی جیبمان که یک صدقه‌ای، چیزی بدهیم. این نیست که مسلمانی. بابا جان من! قربانتان بروم. توجه کنید که من چه چیزی به شما می‌گویم؟

خیلی من شما را می‌خواهم. به قرآن! راست می‌گویم. به روح علی بن موسی الرضا! به روح آقا امیرالمؤمنین! یک پاره وقتها می‌گویم خدایا من که نمی‌توانم شکرانه به جا

بیاورم. شکرانه رفقا را هم نمی توانم به جا بیاورم. همه شما رفقای من هستید. توجه کنید که من چه می گویم؟ حالا می دانید چه شد؟ حالا ندادن این جوری است. مواظب باش که دستت توی جیبت نمی رود. ببین عاقبت بدی داری. حالا ببین این ها چطور شدند. حالا بعد از رسول الله این چهار نفر ماندند. همه آن ها رفتند طرف عمر و ابابکر. روایت داریم هفت میلیون رفتند طرف عمر و ابابکر. دستش توی جیبش نبود. دستت را بکن توی جیبت. یک همسایه داری، یک قوم و خویش داری. کجا هر سال می روی عمره؟ به کمرت بزند. یک همسایه داری. یک سال رفتی، دو سال رفتی بس است دیگر. این بیچاره جهاز ندارد. این بیچاره پشت بامش

دارد می آید پایین. الان یک نفر است که والله خدا می داند یک خانه دارد سی متر. این نشسته بنده خدا، بچه یتیم، می گفت دارد این چاهش می آید پایین. دیوارهایش هم دارد می آید پایین. گفت: من نگاه کردم دیدم توی اتاق هیچ چیز نیست. تو چه مسلمانی هستی؟ هر روز مدل عوض می کنی. مگر آن «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله» نمی گوید؟ چرا عزیز من به فکر آن ها نیستی؟

در زمان رسول الله مردم عبادتی شدند. دینشان رفت. عبادت بی علی جنایت است. عبادت بی علی کشی است. مگر ابن ملجم عبادت نکرد؟ بیایید دست از این عبادتهای مصنوعی تان بردارید. بیا نمره به خودت نده.

بله! مکه اش اینجور است و عمره اش اینجور است و زیارتش اینجور است. مگر نمی گوید، امام رضا چه می گوید؟ «بشرطها و شروطها و انا من شروطها» با شروط باید بروی. چه شروطی ما داریم؟ مرتب به خودمان نمره می دهیم. شما که با چک سرو کار دارید، این نمره ها مثل چک بی امضاء می ماند؛ امضایش سخاوت است، امضایش ولایت است، امضایش قرآن است. این ها دمه شده است. اما در آخرالزمان مردم تجدیدی شدند. پی تجدید رفتند. والله! بالله! داریم این در کتاب کافی نوشته شده است. می گوید: هر کسی در این زمان با دین از دنیا برود، ملائکه آسمان تعجب می کند. خیره خیره به این نگاه می کنند که چطور دینش را آورد. اینکه ما

داریم دین نیست که داریم می‌رویم دنبالش. این سلیقه‌ای است که ما داریم می‌رویم دنبالش. دین، امر اطاعت کردن است. دین، امر خدا و پیامبر را اطاعت کردن است. باید هر کدام شما یک پرچم امر دستتان باشد. هر کجا خدا و پیامبر گفته بکن، بکن، هر کجا نگفته نکن. [اگر اینطور باشی] تو اول مرد روزگاری.

یک حرف دیگری هم به شما بزنم. به قول یک نفر از رفقا که خیلی من همه شما را دوست دارم، بنده زاده می‌گفت می‌گفت بابا این حرفهای تو مثل این است که امام زمان وقتی می‌آید می‌گویند دین تازه آورده است، می‌گفت این حرفهای تو هم بیشترش همین جور است. این‌ها همه‌اش برای مردم تازه است. آن آقا، والله! الان

یک عده‌ای وعاظ ما داریم که این‌ها اهل تسنن را دارند تشویق می‌کنند. تمام شما اینجوری کردید. اینجا این نماز را بکن، اینجا هم ذکر بگو، اینجا چهار تا صلوات بفرست؛ می‌روی بهشت. این عبادت را به جا بیاور. تمام این‌ها درست است. اما «بشرطها و شروطها و انا من شرطها» باید با این باشی که علی را به «الیوم اکملت لکم دینکم» قبول داشته باشی. حالا اگر علی را قبول داری، باید امرش را اطاعت کنی. امیرالمؤمنین سه روز، سه روز نانش را می‌داد به فقرا. به تو می‌گوید تو آن نیستی. هم بخور و هم بخوران.

به ارواح پدر و مادرم دارم توی مجلس می‌بینم که ماه مبارک رمضان از دستش رفته، تکان نخورده فقط ذکر

گفته است و مسجد رفته است. به دینم! دارم می بینم. خوب شد؟ تکان بخور. تکان بخور عزیز من! ماه مبارک رمضان طی شد چه کار کردی؟ پاشدی یک شب رفتی در خانه قوم و خویشهایت؟ یک شب رفتی در خانه فقرا؟ مگر اینها صدا از خرابه ها نمی آید، همه اش گریه است.. امیرالمؤمنین، ببین من دارم به شما چه می گویم؟ این مالی که دست تو است، بیت المال است. آن باید در امر تو باشد نه اینکه تو در امر آن باشی. هر کجا بخواهی خرج کنی، پدرت را درمی آورد. خدایا، تو شاهد باش من نزدیک به هشتاد سالم است، حجت به مردم تمام می کنم. مال تو حق نداری، بیت المال است. بیت المال که اینها درآوردند نیست. اصلاً مالی که در اختیار

تو است، بیت المال است. مگر تو حق داری بروی هر چیزی یک چیزهای بی خودی است بخری، پدرت را درمی آورد. «ذرة مثقال خیریره، ذرة مثقال شریره» از تو بازخواست می کند. مالت را در کجا خرج کردی؟ چرا کردی؟ بیا بید عزیز من! «آخرة البقاء و الدنيا فنا» یک تکانی بخوریم امشب. پس بنا شد این مالی که در اختیارت است، در اختیار تو باشد. مگر امیرالمؤمنین علی [نیست که] آمده می بیند یک گلوبندی نیست در خزینه. به آن خزینه دار می گوید چطور شده است؟ می گوید دخترت زینب می خواست برود یک مجلس مهمی بود، آمد این را عاریه ذمه گرفت. یعنی این را به پول درآورد، اینجا گذاشت و برد. قسم می خورد می گوید

اگر دخترم ذمه نبرده بود، حدش می زدم. چه خبر است؟
حد می خورد. چرا بردی؟

تو را حد می زند. این کارها چیست می کنی؟ به حضرت عباس هر چه به او بدهی، باز دعوایش بیشتر است. هر چه به او بدهی، باز هم می گوید کم است. هر چه به تجملات غیر امر درست کنی، خانم می گوید یکی دیگر هم بگیر، یکی دیگر هم بگیر. مبتلایت می کند. حالا یکی نگویند ماشین عیب دارد. ماشین داشته باش. فرشت باید خوب باشد، ماشینت باید خوب باشد، لباس خانمت با لباس خانم من باید فرق داشته باشد، خانه ات باید فرق داشته باشد؛ اما با حلال. مدیون خانه نباشی، مدیون فرش نباشی، مدیون ماشین نباشی.

فهمیدی دارم چه می گویم؟ مدیون یعنی چه؟ یعنی این که کردی، غصب است. شما الان می دانی حساب سال ندادی چه چیزی به سر خودت آوردی؟ گردنش را همچنین هم می کند و یک صلواتی هم می فرستد. یک ریش هم دارد مثل ریشهای من. خب، ابن سعد هم ریش داشت. ریش بی ولایت به چه دردی می خورد؟ ریشی که اطاعت نکند به چه دردی می خورد؟ حالا دارد چه کار می کند؟ داری چه کار می کنی؟ چه کار کردی؟ تو حساب سال ندادی. خودت هر روزی که روزه ات باز شد، شصت تا روزه گردنت آمد، خانمت را هم داری، دو سه تا بچه هم داری. چهار تا شصت تا دویست و چهل تا. من حسابدار هم شدم. دویست و چهل تا روزه گردنت

آمده است. حالا این تسبیح را دست بگیر و «لا اله الا الله»! «مرد حسابی!» «لا اله الا الله»

یک جایی آمدند ما را ببرند خلاصه توی یک انجمن اسلامی. آره، وای از اسلام، که شما صحبت کن. آنکه آمده بود من را ببرد، گفتم رفیق! گفت: بله. گفتم من می خواهم به این ها بگویم: «لا اله الا الله» به این ها که می گویی اگر می گویی. گفتم: خب، حضرت آقا! تو «لا اله الا الله» گفتی؟ من اول می خواهم به این رفقا بگویم آقایان بگویند «لا اله الا الله» می توانم بگویم؟ «لا اله الا الله» یعنی هیچ مؤثری، مؤثر نیست. گفتم تو گفتی؟ به آن کسی که می خواست من را ببرد. گفت: والله! من نمی دانم. گفت تو که نمی دانی آن ها اصلاً نمی دانند.

من نمی آیم. تو که «لا اله الا الله» می گویی اینقدر ثواب دارد، هیچ موثری نباید مؤثر بدانی. چند تا مؤثر داری؟ بس که مؤثر گرفتی یکی دو تایش را هم در شیراز است، نه ماشین داریم، نه می توانیم برویم. اگر نه آن را هم می رفتیم و مؤثر می دانستیم.

عزیز من! بیایید بیدار شوید. قربانتان بروم! بیایید هشدار شوید. عزیز من! بیایید امر را اطاعت کنید. عزیز من! بیایید خودخواه نباشید. عزیز من! بیایید خودپرست نباشید. والله! بالله! بت پرستی بهتراز خلق پرستی است. یک دانه بت پرست، یک «استغفر الله» می خواهد. اما آن بت تولید ندارد. اما اگر خلق را پرستیدی، آن تولید دارد. آن تولیدش پدرت را

درمی آورد. بابا! بیایید بت پرست شویم، نه خلق پرست.

خدایا، عاقبتمان را به خیر کن.

خدایا، ما را پیامرز.

خدایا، ما را از خواب غفلت بیدار کن.

خدایا، تو را به حق امیرالمؤمنین علی آن جلوه

امیرالمؤمنین در دل همه ما جلوه کند. اویس قرن در

بیابان بود، جلوه علی و رسول الله به او رسید، این ها در

دامن پیامبر بودند اهل آتش شدند.

خدایا، آن جلوه ولایت در قلب تمام ما تجلی کند.

خدایا، به حق امام زمان قسمت می دهیم از سرگناهان

کوچک و بزرگ ما در گذر. این جمله را هم بگویم. خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را. می گفت هر وقت رفتی غسل کردی بگو: خدایا، از سر گناه کوچک و بزرگ من درگذر. یک گناهدانی است که خدا می آمرزد ما به نظرمان کوچک است در نظر خدا بزرگ است. هر وقت رفتی با خوبی حمام، غسل کردی، بگو خدایا از سر گناهان کوچک و بزرگ ما درگذر.

خدایا، از سر گناهان کوچک ما درگذر.

خدایا، به ما یقین ولایت بده. خدایا، یقین توحید بده. خدایا، یقین این حرفها بده.

خدایا، تو را به حق امیرالمؤمنین هر محبتی که در دل ما

هست، به غیر محبت خودت و امیرالمؤمنین و آنها که دنبال اینها می آیند هر محبتی به غیر اینها هست از دل ما بیرون کن. مملو کن دل ما را از محبت خودت و اولیاءت و آنها که دنبال آنها می آیند. آنها که دنبال آنها می آیند عزیز من! خیلی ارزش دارد. بیایید رفقا دوباره تکرار می کنم یک فکری هم برای آنها بکنید. از صدی نود و نه تایش یک قسمت بگو ما باید بمیریم برویم آنجا. این چیزها را به ما برمی گردانند.

یا علی